

برازجان ،

قطع مطلب " از دریا بار خلیج فارس به درون اقلیم پارس " که در شماره ۳۱ آدینه چاپ شد ، با اعتراض اهالی برخی شهرها از جمله گازرونیان و برازجانیها روبرو شد . تصور آنان این بود که نویسنده به بقیه شهرها نپرداخته ، درحالی که مطلب آماده بود و نامنظم شدن انتشار و بی‌گامی و تنگی جا سبب قطع مطلب شده بود . با پوزش از نویسنده و خوانندگان ، اینک دنباله مطالب در اینجا خواهد آمد با این تاکید که مطلب از سر ناگزیری کوتاه شده است .

ایرج افشار



مقبره جلال‌الدین دوانی

نگینی کوچک بر انگشتی بزرگ

در محله " چرخاب " از زیرزمین به در آمد . علی اکبر سرفراز گزارش این اکتشاف را در مجله " باستانشناسی و هنر ایران " (شماره ۸/۷) منتشر ساخته است .

در برازجان با عزالدین آرچین و برادرانش و آقایان محمد دهدشتی و همایون بحرانی و ماشاءالله کازرونی و محمدجواد فخرایی آشنا شدیم . هریک از آنان دانا و آگاهی است بر تاریخ و جغرافیای منطقه .

عزالدین آرچین یادداشتهای متنوع و خوبی در سرگذشت شاعران و رجال آنجا گرد آورده . از میان نوشته‌های او این بند را که برگزیده‌ام در اینجا چاپ می‌کنم که یادگاری از کوششهای او به یادگار بماند .

داود آرچین رساله " ختم تحصیلات دانشگاهی خود را در شرح حال بزرگان علم و ادب دشتی و دشتستان نگاشت و نمونه‌هایی از اشعار سرایندگان را در آن مندرج ساخت . محمدجواد فخرایی تاریخ و جغرافیای دشتستان را تالیف و برای چاپ آماده کرده و حیدر عرفان فرهنگ لغات و فرهنگ عوامانه این ناحیه را گرد آورده است .

همایون بحرانی فرزند علی اکبرخان ، دبیر بازنشسته دارای کتابخانه‌ای است و شور و شوقی وافر در جمع کردن اسناد و مدارک و عکسهای قدیمی دارد .

از دیدن محمد کرم‌پور و دکتر احمد

ابن بلخی و نزهت‌القلوب ث - جغرافیای فارسی کهن است راجع به توج مطالبی - که علاقه‌مندان به جغرافیای تاریخی خود باید بدانها بنگرند . نقل قول برای خوانندگان خستگی آور خواهد بود .

مردم برازجان در کوزه قلبان‌سازی مهارت و ممارسات دارند و آن را به اطراف فارس مخصوصا سواحل می‌فرستند . هنوز قلبان در صفحات جنوب رواج دارد و در کوچ و بازار " قل‌قل " آن نوازشی است در گوش عابران و بوی تنباکو زداینده ، مقداری از شیشه و مگس‌ها . تقریبا همه مغازه‌دارها قلبان‌کش‌اند . معمولا بر چهارپایه کوتاهی کنار در مغازه نشسته و پا بر روی پا انداخته‌اند و به قلبان کشیدن رفع خستگی و چاره وقت بیکاری می‌کنند . شاید آرام‌ترین ، رایج‌ترین و کم‌خرج‌ترین وسیله تفنن در زندگی و تخدیر اعصاب خسته آنهاست .

آثار تاریخی ناحیه " برازجان در محلی است که بنداروز نام دارد . آنجا که موطن علیمراد فراشبندی است ، تل و تپه‌هایی چند که آثار و بقایای شهری باستانی است حکایت از اهمیت پیشین آن دارد .

از آثار پیشین و باستانی و واقعا تاریخی که در ناحیه " برازجان به دست آمده ته ستونهای بازمانده از یک کاخ دوره هخامنشی است که چند سال پیش به هنگام کند و کوب

آگاهی عمومی من از تاریخ برازجان و کیفیت جغرافیایی آن بیشتر بازیافته از کتاب علیمراد فراشبندی است ، آن عزیز ارزشمندی که سی سال است با او دوستی یافته‌ام . در آن روزگاران به مناسبت کتاب پرشوری که با دلپسندی درباره " دکتر مصدق منتشر کرده بود یا نامش آشنا شدم و چندی نگذشت که دو جلد کتاب خوب او درباره " زادگاهش به نام " برازجان یا سنگر مجاهدین " انتشار یافت و نسخه‌ای برایم فرستاد .

راه از بوشهر تا برازجان هموار است و سراسر است . بیابانی است خوش‌رنگ و برازجان بر پای کوهی . مسافری که از سوی جنوب به برازجان می‌آید آن کوه بلند را پیش رو دارد . آن سوی کوه پیش برازجانیان به پشتکوه نامبردارست و فراسوی کازرون قرار یافته . اما مسافری که از دامنه آن کوه به سوی برازجان سرازیر می‌شود شهر برازجان در آن کفه یکسره نخلستانی است ، سرسبز ، یشمی‌رنگ ، نگینی است کوچک در انگشتی بزرگ . برازجان مرکز دشتستان است و راه گناوه از این شهر جدایی می‌گیرد . دورود شاپور و دالکی به نزدیکی برازجان در محلی که به " رودگاه " شهرت دارد رود یگانه‌ای می‌شوند . منطقه " برازجان در مثلثی میانه این دو رود واقع است . سعیدآباد و زیرراه هم در همین پهنه است . نام اینجا در کتب جغرافیای قدیم " توج " بوده است . در فارسنامه

بrazجانی که دو فرهنگمند با ارزش آن شهرند محروم ماندیم. راه Brazجان به شیراز تا شصت سال پیش و چندی پس از آن دزدگاه مشهور بود. هر گوشه از کتلهها و کوهها و ژرفای درهها و کمرها پناهگاه دزدی بود و راهزنی. بگفته سعدی "حرامی دریس" می بوده است.

شیرالملک شیرازی که مردی مدیر، مدبر و خیر بود چند کاروانسرای خوب و بزرگ با دیوارهای بلند در منزلگاههای این راه بر از هراس و بیم برای آسایش و نگاهبانی جان و مال مسافران ساخت. یکی از دیدنیترین و محکمترین آنها در همین Brazجان است. تمام اجزای کاروانسرای Brazجان از سنگ ساخته شده و جرزها و دیوارها و طاقتماهی از سنگ تراشیده نخودی رنگ است.

در یکی از اطافهای کوچک طبقه فوقانی، بر روی سردر، تصویر دیواری خوشطرحی از شیرالملک به رنگ سیاه نقاشی کردهاند و افسوس که معرفت نادیدگان به قلم ختم خطی بر روی آن کشیده و صدمهای نو، بر سائیدگی دیرینه و کهنگی یاریته آن وارد کردهاند. در زیر این نقش، رقم نام نقاش که تقریباً محو شده است. به احتمال "آقا عباس... نقاشی" خوانده می شود. در Brazجان محمدخان ضرغام السلطنه مقبره ای استوار و باغی وسیع داشت که امروز چیزی از آن برجای نیست. بناهای آباد گردن خراب، البته هم از باریدن باران و تابیدن آفتاب و شاید بیش از آن به دست آبندگان و روندگان یعنی "دوبایان".

از مردان ادیب و برجسته Brazجان در یکصد سال اخیر نامهایی که به یاد آمد اینهاست: محمد جعفر خورموجی مولف حقایق اخبار ناصری و آثار جعفری و یک کتاب مفصل در تاریخ فارس به نام نزهه الاخبار دارد که نام دقیقش را در حین نوشتن این یادداشتها میان راه به یاد ندارم ولی یگانه نسخه اش در کتابخانه مجلس شورای ملی قدیم بود و چند کلمه ای درباره آن در مقدمه "حقایق الاخبار" نوشته ام و حسین خدیوچم چاپ کننده کتاب آن یادداشت را به چاپ رسانیده است. محمدرضا مساوات مدیر دموکرات منش روزنامه مساوات، محمدرضا واجد فاضل سعدی شناس معاصر که چند سال پیش درگذشت.

در پادامن کوهی که مشرف بر Brazجان است شهرک دالکی در میان خرماستانهای بهناور و پرشکوه هنوز هم از مسکنت قدیم و سر راه بودن خود نشانها دارد. سی و پنج کیلومتر فراتر از آنجا کنار تخته یادگار

دیگری است از روزگاری که مسافران خسته و کوفته و از دست دزد رهیده شب را در آنجا بیتوته می کرده اند.

کازرون

به کازرون رسیدیم. کازرون از شهرهای با پیشینه فارس است. خوشبختانه کتاب خوبی به نام "شهر سبز" نگاشته محمدرضا بهروزی در معرفی جغرافیایی و تاریخی آنجا در دست است. او و مرحوم علمتی بهروزی و منوچهر مظفریان از آگاهان و ادیبانی اند که کازرون را وحب به وحب می شناسند و در تاریخ آنجا تتبعات دارند و کتاب و رساله راجع به آنجا منتشر ساخته اند.

از دوستانی که در این سفر تجدید دیدارش فیض بخش بود حسن حاتمی است. حاتمی از علاقه مندان به مباحث مربوط به فرهنگ عامه است و درین زمینه مجموعه ای از آگاهیهای عمومی را از کوه و دشت آن سرزمین گرد آورده و بعضی از آنها را در دوره های کنگره تحقیقات ایرانی عرضه کرده است. اکنون با چند تن از همکاران فرهنگی فاضلش گرد آوردن لغات و اصطلاحات محلی را وجهه همت خویش قرار داده است و چشم بر اهیم که این گنجینه هرچه زودتر منتشر گردد.

کازرون برای من کشتی ویژه دارد.

آن است که کتاب فردوس المرشدیه و اسرار الصمدیه را که متنی کهن در حالات عارف نامور اوائل قرن ششم کازرون است (یعنی شیخ ابواسحق کازرونی معروف به شیخ مرشد، موسس سلسله عرفای مرشدیه) دوبار به چاپ رسانیده ام و از این راه آشنائیهای کتابی و مرجعی با آن شهر یافته ام. در همصحبتی دوستان حسن احتشادهای و حبیب گلستان زاده راهی فراشید شدیم. دو سوی راه دو رشته کوه به آسمان سرکشیده اند. رشته دست راست به رنگهای سبزی و سباهی درهمی است. سبزیهای نورسته که از باران سیل آور چند روز پیش در دی ماه خودتماشی می کنند چنین زیبایی را ارمغان راه مسافران ساخته اند.

رشته دست چپ همان کوههایی است که کتلهای دختر و پیرزن در آن است. پوشش درختی کوهها بادام تلخ (مرسوم به آخرک) و کنار (سدر) است. کاروتیهها از دانه "آخرک" آش می پزند. همچنین آن را می جوشانند تا تلخی از آن می رود و همچون "تنقلی" می خورند. دیگهای آن در گوشه و کنار بازار بر بار است و مشتریان بر گرد آن می جوشند.

از "مستان" و "مرنجان" که گذشتیم به

دست چپ، سواد دریاچه فامور (پرشان) که در آثار عجم فرصت الدوله پریشم آمده است) هویدا بود. و پزندگان دریایی زیاد، بر کنار آن و در میان کشتزارهای شخم زده، به رنگهای مختلف دیده می شد. در شیار کشتزار دانه هایی می کردند و گوشت لذیذ کرمها را به دندان می گرفتند و می خوردند. گفتند این پزندگان از سوئد و افریقای جنوبی و چند سوی دیگر جهان به این دریاچه آب شیرین مهاجرت می کنند و نزدیک به نوزده بار پس می روند. درست است. در سفر بعدی که هنوز دو هفته پیش از نوزده نگذشته بود یکی از آنها را هم ندیدیم. همه رفته بودند.

اگر باران سیل آور چند روز پیش در سراسر فارس ویرانیهای خانمان برانداز کرد اما به کوهها طراوت داده است. کوهها بر دوسوی راه سبز پوشانند.

به بالاده رسیدیم. پل بزرگ رودخانه شکسته شده و پارهای از آن را سیل برده بود. بطوری که اثری از آن پاره دیده نمی شد. پیاده شدیم و به آن سوی رود رفتیم. و به پیکانی که آن سوی رود منتظر مسافر بود سوار شدیم.

آن سوی رود آبادی جره است. جره از مناطقی است که اهمیت باستانی آن را سالها پیش از فریدون توللی شنیده بودم و بعدها در نوشته های واندنبرگ بلژیکی آگاهیهای زیادتری درباره آنجا به دست آوردم و علاقه مند بودم آنجا را ببینم. فریدون گزارشی کتبی هم درباره آنجا دارد که در گزارشهای باستانشناسی به چاپ رسیده و از کارهای علمی آن مرحوم است.

از گردنه پستی گذشتیم و به کفه نوجین درافتادیم. سواد چند پارچه آبادی که از دور می دیدیم خیره کننده بود. سخت سبزه رنگ و تیره بود. سیاه چادرهایی که درین کفه دیدیم از آن طوایف قشقای است. نرسیده به نوجین بر دست چپ راه تپه دستی بازمانده از روزگاران باستان دیده شد.

پس از آن نزدیک به خاتیک (xan yak) که با نوجین چهار کیلومتر فاصله دارد تپه دیگری از همان گونه ساخته بوده اند. این تپه های مخابراتی طبعاً و قطعاً برای ایجاد ارتباط میان تیشابور (شهر ساسانی) نزدیک کازرون و فیروزآباد و سپس سروستان و داراب (همه شهرهای ساسانی) بوده است.

بنای مندرسی که در راه به نام "آسیای کونیه" یا "گنیه" (= گنبد) شهرت دارد بقایای آتشکده ساسانی است. چارطاقی است با چند اطاق پیوسته بدان. وصف علمی آن در نوشته واندنبرگ آمده است.

از ده کیلومتری فراشند نخلستانهای بسیار زیبا و شکوهمند در کناره کوههای دست چپ زیبامنظره دیگری است که چشم مسافر از آن تازگی دیگر می یابد.

فراشند "بخش" است. پانزده هزار جمعیت دارد و سالی چندست که به قول عوام "شهریت" پیدا کرده است.

خانهها پشتبامی است بالبههای چوبپوش که در اصطلاح محلی آنها را "بورگین" Borgin یا "اشکره" eshkezeh می گویند. دیوارها چینه است. در اصطلاح این محل به آن وسبو Vesbu گفته می شود.

خانواده گرمی و نوازشگر کاویانی راهنما و مهمانداران بودند. تعجب کردم از اینکه جوانی دبیرستانی به نام حسین کاویانی (فرزند منوچهرخان) مجله آینده را می شناخت. فراشند کجا و "آینده" کجا.

گذران مردم آنجا از باغداری خرما و مرکبات است. از حسین کاویانی پرسیدم چندگونه خرما می شناسی. گفت کیکاب - شاهانی - چپ چپ - هیلیلانی (هلیله) - خاسوی xasovi - شیخالی shixāli - شایبی (بهترین خارک xarak است) -

هلاب hallāb - قدی مکتیب maktib - گنتهار gentehar - بریهی bereyhi

گفت خرما از روزی که سر از زمین بیرون می کشد تا زمانی که به باروری می نشیند با نامهای مختلف شناخته و نامیده می شود و عبارت است از: تاহারه Tahāreh - بهک pahak - خارک xarak - دنباز donbāz

و عاقبت چون رسیده شود رطب است و خوردنی. "قصب" خرمانی است جداگانه و پس از دوره "دنبازی" قصب نامیده می شود. قصب مرغوب قصب کاغذی است

و در فراشند به "سفیدک" شهرت دارد. در میان خارکها بهترین همه شیخالی و شایبی است.

گفت در آنجا خرمای تازه را در سفالینههای خمره شکل که کلک kolik می نامند نگاه می دارند.

گفت درخت خرما را در جوانی "بج" boch می گویند و چون به میوه بنشیند "مخ" mox می خوانند. هر خرمای نرینچاه درخت ماده را بارور می سازد. نام زنبیلهای خرماچینی که از برگ و الیاف خرماست "کوپیر" kupir و قسم بزرگ آن "چیو" chapu نام دارد.

گفت پوشش دور آلت نری خرما را "تاره" Tareh می گویند و عرقی که "تارونه" نام دارد از آن گرفته می شود.

ازین نوجوان صاحب اطلاع و سواد و ذوق درخواست شد که لغات و اطلاعات مربوط به

خرما را گرد آورد و بدهد تا چاپ کنیم و معلوم شود که میان اصطلاحات آنجا در این باره تا اصطلاحاتی که احمد سایبانی درباره خرمای فین بندرعباس در مجله آینده به چاپ رسانید تفاوت به چه اندازه و صورت است. همه نوشته سایبانی را ابتکاری و پژوهشی دانستند و بحق چنین بود.

در راه فراشند به خمریک xomriyak، به نزدیک گردنه "ناقاره خانه" (ناقاره خانه) (شش کیلومتری) در تپه "تل جنگی" دوتا چارطاقی ساسانی هست.

نزدیک به فراشند بقایای یکی از تپه های مخابراتی دورانهای پیشین دیده شد. نیمی از آن را کنده و برده اند و در باغها بجای کود به مصرف رسانیده اند.

میان آبادی جره و خانیک (خان + یک)، نزدیک به گردنه ای که "جبهه" Jahbeh نام دارد. باقی مانده ستونی ساخته شده از سنگ برجای است که به احتمال از دوره از دوره ساسانی است. چه منطقه منطقه تمدن ساسانی است.

در قبرستان نزدیک به بیدزد (نرسیده به حسن آباد) چندین سنگ قبر بزرگ و قطور از آثار قرون نهم و دهم هجری دیدیم که اغلب از آن مردگان طوایف کوچکننده است و نام یکی از آنان "تلوط".

مطالعه در نوع نامگذاری افراد طوایف براساس همین گونه آثار، سنگ قبرها، بنجاقهای قدیمی یکی از موضوعهای پژوهشی بسیار دلکش است و کار کسی است چون حبیب گلستانزاده که "ویسر" و سابقه مطالعات اجتماعی دارد و اصل محل و آشنای به روستاها و بیابانهاست.

به هنگام بازگشت، دم غروب، به خانه آقای محمد ایزدی که پیرمردی است هشتاد ساله و نوه محمدخان ایزدی شاعر معروف کازرونی رقتیم. دیوان ایزدی شاعر پیش از یکصد سال پیش در هندوستان چاپ شده است. نزد او حکمی از جلالالدوله مورخ به سال ۱۳۵۵ دیدم که سالانه پنجاه تومان در حق ایزدی شاعری مستمری مقرر کرده بوده است.

پس از آن به دیدن دکتر محمد حسین صمدانی رقتیم. او فرزند مرحوم سیدعبدالله معروف به امام صمدانی و متخصص علم حقوق است. پدرش بیشتر ساکن شیراز بود.

پدر مادرش، سیدعلی مجتهد کازرونی در تهران مدرس بود. همه قبیله او عالمان دین بودند. باری بسیار مهربانها کرد و چند نسخه خطی که از پدرش داشت به ما نمود و از آن جمله است:

— شیرازنامه، خط نستعلیق ۱۲۸۸.

— مجموعه قصایدی از صبوری ملک الشعراء مشهد رصوی که در زمان تولیت میرزا ابوالقاسم خان نصیرالملک متولی باشی در ۱۳۲۵ کتابت شده است. قصیده ای هم از شوریده شیرازی به خط نستعلیق ابوالقاسم "مصحح کتابخانه" در صفحات آخرش دیده شد.

— صحیفه سجادیه خط زیبای محمد شفیق بن علی عسکر ارسنجانی در ۱۳۱۶.

— مجموعه گلشن راز و کلمات مکنونه فیض، کتاب ۱۲۵۶.

— شرح گلشن راز از لاهیجی به خط خوش نستعلیق که برحسب فرمایش نصیرالملک کتابت شده. به خط فضل الله شریف بن میرزا محمد یوسف مذهب در ۱۲۹۹ و در وسط دو پوسته جلد آن دو عکس از سنین مختلف نصیرالملک قاب سازی و بر دوره بیرونی جلد مثنوی کوتاه سروده آورده شیرازی در مدح بصیرالملک و وصف نسخه کتابه سازی شده است.

تیم روزی به دیداری دیگر از بیشابور و گوشه و کنار ویرانه های روزگار ساسانی گذشت. در میان صحرای بیشابور و کازرون مزرعه ها و باغهایی هست به نام "بنه". طبعاً همان کلمه است که در کشاورزی بومی ایران سابقه دارد و در بعضی از جاها برجای نسق به کار می رود.

دوست فاضل حسن حاتمی می گفت که براساس اسناد و اقواه نام یکصد و بیست و چهار قنات پیشین و کونتی کازرون را ضبط کرده است. به یاد می آورم سخنانی پژوهشمندهای که درباره قنات آنجا سالها پیش از این ایراد کرد. کار برحسبه دیگرش گردآوری اصطلاحات لهجه محلی کازرون و حوالی آنجاست. سالها پیش ازین هم داستانهای محلی آنجا را گرد آورده بود.

حبیب گلستانزاده بر سر سفره پذیرایی اش ترشی "کورک" Kavarak گذارده بود و آن عبارت است از میوه های کوچک گیاه کبر Kabar یعنی هندوانه ابوجهل. در گرگان و تهران و نواحی دیگر غنچه گیاه را می گیرند و ترشی می کنند و به نام ترشی کبر (کور) مشهورست و فرنگیها بدان کاپر Capre می گویند. اما در کازرون میوه ریز تازه از غنچه برآمده را می گیرند و پس از آنکه تلخی اش را می زدایند ترشی می کنند و حقا از ترشی غنچه اش لذیذتر و دلپذیرتر است.

بوتسه آن را در کازرون لگجین Logjin می گویند.

— شیرازنامه، خط نستعلیق ۱۲۸۸.

— شیرازنامه، خط نستعلیق ۱۲۸۸.

— شیرازنامه، خط نستعلیق ۱۲۸۸.

— شیرازنامه، خط نستعلیق ۱۲۸۸.

— شیرازنامه، خط نستعلیق ۱۲۸۸.